

مثل سامری نیکو

(جان استات) (ترجمه: ریما میناسیان)

در شماره گذشته، سلسله مقالاتی را آغاز کردیم در باره تشریح مثل‌های خداوند ما عیسی مسیح در چارچوب تاریخی و فرهنگی‌شان. در این شماره به بررسی داستان معروف سامری نیکو خواهیم پرداخت.

جادهٔ اریحا، در مسیری حدود ۲۶ کیلومتر به سوی اورشلیم در تپه‌های بایر یهودیه کشیده شده است. جاده‌ای دورافتاده که همچون مسافرش تنها و بی‌کس بود؛ سفر در چنین جاده‌ای طبعاً خالی از خطر نمی‌باشد. هر چند این مسافر می‌توانست مسافت قابل ملاحظه‌ای از جاده را ببیند، ولی حملهٔ دزدان چنان غافل‌گیر کننده بود که او هیچ فرصتی برای فرار پیدا نکرد. او می‌توانست مقاومت کند ولی تعداد راهزنان بسیار بود. آنها آنقدر او را زیر حملات خود قرار دادند تا اینکه به حالت بیهوشی افتاد. زمانی که به هوش آمد، احساس کرد که در حالت نوسان قرار دارد و درد ضربات وارده واقعیت اتفاق افتاده را به یاد او آورد. بتدریج متوجه شد که سوار بر الاغی است. هنگامی که توانست دور و بر خود را ببیند، نتوانست آنچه را که می‌دید باور کند چون رهانندهٔ او آخرین کسی بود که او می‌توانست تجسم کند که به نجات او بیاید....

مثل سامری نیکو در مورد لطف و شفقت است، لطفی که همهٔ موانع نژادی و مذهبی را در هم می‌شکند. این مثل در مورد محبت به همسایه است هر چند که آن همسایه کسی جز دشمن ما نباشد. نکتهٔ ترغیب‌کنندهٔ این مثل معروف این است که ما محبت خالصانهٔ خود را نسبت به خدا با نشان دادن لطف و شفقت نسبت به مردم، ابراز کنیم.

اولین سؤال

این داستان شامل دو گفت و گو است میان عیسی و یک فقیه یهودی. اولین قسمت گفتگو با سؤال آن فقیه شروع می‌شود که: «چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» ظاهراً این سؤال بی‌مورد و بدیهی بنظر می‌رسد چون یک فقیه و عالم در شریعت موسی می‌بایست پاسخ آن را بداند - «از شریعت اطاعت کن تا وارد حیات جاودان شوی.» آن فقیه چنین آموخته بود که اگر از شریعت اطاعت کند، حیات جاودان را خواهد یافت. در واقع دلیل اصلی طرح چنین سؤالی، امتحان شخص عیسی و نظر او در مورد شریعت بود، چون رهبران مذهبی یهود نسبت به عیسی مشکوک بودند. عیسی احکام مربوط به سبت، چیزهای نجس و قربانی‌های معبد را زیر پا گذاشته بود و بزرگان یهود او را به‌عنوان شخصی می‌شناختند که بر خوردی تند و برخلاف رسوم و شریعت دارد.

طبق آداب مشرق زمین، عیسی این سؤال را با طرح سؤال دیگری پاسخ داد. او پرسید: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟» یا به‌بیانی دیگر، عیسی فرمود: «می‌خواهم تفسیر مفسرین شما را بشنوم» (Bailey). هنگام فراگیری شریعت، نقل از رابی‌های گذشته لازم و ضروری بود. برای معلمین شریعت گفتن چنین جمله‌ای امری عادی بحساب می‌آمد که: «فلان رابی چنین گفته... ولی رابی دیگر چنان گفته...». و در اینجا عیسی می‌خواست که آن فقیه نظرات مفسرین تورات را بازگو کند.

در مقابل، آن شخص فقیه از دو قسمت از کتاب مقدس نقل قول کرد؛ از تشبیه ۵:۶ که در مورد دوست داشتن خدا با تمام قلب، روح و فکر می‌باشد و همینطور لایوان ۱۸:۱۹ که در مورد دوست داشتن همسایه به اندازه خودمان است. عیسی از شنیدن چنین پاسخی تحت تأثیر قرار گرفت و اعلان کرد که پاسخ صحیح را شنیده است. در پاسخ نقل قول آن فقیه از لایوان ۱۸:۱۹، عیسی از لایوان ۵:۱۸ نقل کرد که «چنین بکن که خواهی زیست.»

دومین سؤال

عیسی به آن فقیه فرمود که از نظر الهیاتی، درست متوجه شده است و اکنون باید برود و طبق آن زندگی کند: «چنین بکن که خواهی زیست.» کلمه "بکن" در یک زمان استمراری است به این معنی که «دائماً چنین بکن که دائماً خواهی زیست.» به عقیده عیسی نیز اطاعت کامل از شریعت تنها راهی است که انسان می‌تواند با خدا رابطه صحیح داشته باشد. ولی آیا دوست داشتن دائمی خداوند با تمام قلب و فکر، و همچنین محبت همیشگی نسبت به همسایه همچون خودمان میسر است؟ این فقیه زیرک متوجه شد که این کار امری است غیر عملی؛ بنابراین سعی کرد تا "خود را عادل" نشان دهد و برای رسیدن به این هدف، دومین بخش گفتگوی خود را با این سؤال شروع کرد که: «همسایه من کیست؟»

در مذهب، همیشه مسائلی وجود دارد که بحث‌انگیز می‌باشد. در بین یهودیان روزگار عیسی، مسأله "همسایه" یکی از این مسائل بود. بنا بر تعبیر علمای یهود، "همسایه"، یک دوست یا خویشاوند یهودی است، یا کلاً هر فرد یهودی دیگر. این آن پاسخی بود که فقیه مورد نظر انتظار شنیدنش را داشت چون همه رابی‌ها و فریسیان نیز در معنای کلمه "همسایه" متفق‌القول بودند، به این معنی که "همسایه" مذکور در لاویان ۱۸:۱۹ کسی نبود جز «یکی از افراد قوم یهود.» افراد غیر یهودی و اشخاص غریبه جزو این "همسایه" بحساب نمی‌آمدند، بنابراین «اجباری برای محبت آنها وجود نداشت.»

طبق آداب مشرق زمین، عیسی این سؤال دوم را با تعریف این مثل بزرگ پاسخ داد که اکنون ما در هفت صحنه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

صحنه اول: مرد زخمی

مسافرت کردن از اورشلیم به اریحا در جاده‌ای به طول ۲۶ کیلومتر، سفر پرمخاطره‌ای بود. عیسی عمداً در مورد شخصی که مورد تهاجم و دزدی قرار می‌گیرد، اطلاعات زیادی نداده است. هر چند گفته عیسی نامشخص است، ولی حدس می‌زنیم که او یک یهودی بوده است. به دلیل وجود دشمنی بین یهودیان و سامریان، این یهودی پارسا برای خودداری از عبور از سامره، راه دیگری را از اریحا در پیش گرفت. ضربات وارده به آن شخص و رها شدن او در حالت نیمه جان و عریان، حاکی از مقاومت او در برابر دزدان می‌باشد، اگر نه، آنها فقط وسایل او را می‌دزدیدند و می‌رفتند.

در خاورمیانه، لهجه و لباس‌های شخص گویای ملیت او بود. ولی در مورد این شخص فرق می‌کند چون هیچ شواهدی دال بر هویت، محل زندگی و یا مذهب او وجود ندارد. عیسی همه این جزئیات را با مهارت بسیار ناگفته باقی می‌گذارد تا نقطه حساس و مرکزیت این ماجرا را مورد تأکید قرار دهد. اگر فرض بر این قرار می‌گرفت که او شخصیت مهم یهودی بود، اولین مسافری که از آنجا می‌گذشت و او را در آن وضعیت می‌دید، بدون هیچ شک و تردیدی به کمک او می‌شتافت. با کتمان هویت شخص مجروح، عیسی خشکی و انعطاف‌ناپذیری شریعت را نشان می‌دهد: در چنین شرایطی چه باید کرد؟ قوانین موسی در مورد نشان دادن رحم، شفقت و فروتنی چه تعلیمی می‌دهد؟ طبق شریعت، می‌بایست همه یهودیان را دوست داشت؛ ولی در مورد شخصی که از هویت او با خبر نیستیم چگونه؟ با استفاده از حداقل کلمات، عیسی صحنه‌ای از نمایش را به تصویر کشید که پر از تنش و کشمکش می‌باشد.

صحنه دوم: کاهن

کاهنی پس از انجام خدمت خود در معبد اورشلیم، به خانه باز می‌گشت. خدمتی که او در معبد داشت، والاترین خدمت در مذهب یهود بود. بنابراین او خود را شخصی عادل و پارسا می‌پنداشت. مطمئناً او این راه را در حالیکه بر

الاعی سوار بود می‌پیمود و نه پیاده، چون کاهنان متعلق به افراد طبقه بالای جامعه به حساب می‌آمدند. فقط اشخاص فقیر پیاده سفر می‌کردند و عیسی نیز چنین می‌کرد.

آن کاهن در یک تنگنا قرار داشت. شریعت و فرامین مذهبی به همراه احساس وظیفه، افکار آن کاهن را به خود مشغول کرده بود. هنگامی که کاهن، مرد مجروح را دید، دو نوع ترس عمیق در خود احساس کرد. اول آنکه، ممکن است هنوز دزدان در کمین باشند و خود غافلگیر شود، و دوم آنکه اگر آن مرد مرده بود، او حتماً نجس می‌شد.

در احکام مکتوب و شفاهی شریعت، پنج مورد برای نجس شدن وجود داشت که اولین مورد، دست زدن به جسد می‌باشد. طبق قوانین، یک کاهن حتی اجازه ندارد به یک جسد نزدیک شود و باید خود را با فاصله‌ای حدود دو متر از او دور نگاه دارد تا چه رسد به لمس آن.

نتایج نجس شدن بس هولناک بود. کاهن کسی بود که در معبد خدمت می‌کرد، سرپرستی خدمات مختلفی را به عهده داشت، و گرد آورنده و پخش‌کننده دهیک‌ها بود؛ درضمن او کسی بود که همراه با خانواده خود در آن دهیک شریک می‌شد. برای چنین شخصی، نجس شدن به معنی محروم شدن از یک‌دهم از آن دهیک بود که توسط لایویان داده می‌شد تا به مصرف کاهن و اهل خانه او برسد. همچنین برای مدتی از انجام خدمات منع می‌شد و اجازه نداشت کیسه‌های چرمی حاوی آیات را بر خود ببندد. تقدیس مجدد مستلزم انجام مراسمی بود که وقت‌گیر و پر هزینه بود و درضمن باعث بی‌آبرویی می‌شد.

بنابراین چه انتظاری از این کاهن می‌شد داشت؟ خانواده آن کاهن، همکاران و حتی آن فقیهی که شنونده داستان عیسی بود، همگی با تصمیم او مبنی بر ترک آن محل موافق بودند. آنچه عیسی در اینجا تأکید می‌کرد، این

بود که این کاهن قربانی یک سلسله احکام شده است، احکامی که مشتمل بر یک نظام الهیاتی و اخلاقی سخت است که از بیان قلب و جان کلام شریعت یعنی لطف و شفقت خدا قاصر می‌باشد. این کاهن خدمت خود را در معبد انجام داده و در راه بازگشت به خانه بود، خدمتی که اوچ پرستش بحساب می‌آمد. در اینجا عیسی با مهارت و آگاهانه با بیان این داستان، چنین فهماند که هر چند این کاهن بخش‌هایی از شریعت را مراعات کرده و نگاه داشته بود، اما با وجود این، از انجام حکم خدا در مورد محبت به همسایه قصور ورزیده بود.

صحنه سوم: لاوی

این لاوی نیز در راه بازگشت از اورشلیم بود. بعضی متألهین چنین عقیده دارند که این لاوی می‌دانست که کاهنی جلوتر از او در آن جاده در حرکت است چون مسافری می‌توانستند مسافت طولانی‌ای را براحتی ببینند. لاویان در مقایسه با کاهنان متعلق به رتبه پائین‌تری از جامعه قرار داشتند و متعهد به انجام همه احکام نبودند. معهداً تعلق به این گروه امتیاز ویژه‌ای بشمار می‌رفت چون آنها مسئول آئین نیایش و امنیت ساختمان معبد بودند. لاویان از تبار لاوی، سومین پسر یعقوب و لیه بودند.

هنگام ورود به کنعان، هیچ زمینی به این سبط اختصاص نیافت، در نتیجه این گروه هیچ درآمد مستقیم و دائمی نداشت. آنها دهیک محصول و دام را دریافت می‌کردند (لاویان ۳۳:۲۷-۳۰؛ اعداد ۱۸:۲۴-۲۱)، که یک دهم از آن دهیک را نیز می‌بایست به کاهنان بدهند (لاویان ۲۷:۱۸-۲۶).

در صورت فوت آن مجروح، امکان نجس شدن برای این لاوی نیز وجود داشت. با اینحال، اگر واقعاً مایل به کمک بود، می‌توانست به یاری آن شخص بشتابد، چون برخلاف کاهن، آنقدرها هم برای او گران تمام نمی‌شد. این لاوی واعظ تمام وقت نبود، بلکه نقش کمکی داشت، چیزی همانند شماسان در کلیساها. او به شخص مجروح نزدیک شد ولی از کمک به او خودداری ورزید.

او سه نوع ترس در خود احساس کرد: ممکن بود خودش مورد تهاجم قرار گیرد؛ ممکن بود نجس شود؛ و نهایتاً اگر کاری می‌کرد که با عمل کاهنی بالاتر از خودش مغایرت داشت، ممکن بود مورد توبیخ واقع شود. شاید پیش خود فکر می‌کرد که "اگر او زحمت کمک به این شخص را به خود نداد، من چرا باید بکنم؟".

آن لاوی تنها به این دلیل از آنجا رد شد، چون کاهن نمونه بدی از خود بجا گذاشت و یا احتمالاً تمایل شخصی برای کمک وجود نداشت. عیسی خاطر نشان ساخت که او نیز قربانی نظام قانون پرستی شد.

صحنه چهارم: سامری

شنوندگان عیسی منتظر بودند تا پس از کاهن و لاوی، یک یهودی عادی (یعنی کسی که جزو نظام کاهنان و روحانیون نیست) وارد صحنه شود و به نجات شخص مجروح بشتابد. بنابراین ضربه روانی وارده به شنوندگان را تجسم کنید هنگامی که عیسی اعلام کرد که آن شخصی که وارد صحنه می‌شود، کسی نیست جز آن سامری مورد انزجار عام! شنیدن این موضوع، کاملاً برخلاف انتظار آنها از یک داستان خوب بود، چون آنها منتظر بودند که آن شخص غیر روحانی، کاهنان و روحانیون یهود را شرمند سازد.

خصوصیت پانصد ساله یهودیان و سامریان بر سر این بود که اهالی سامره که در اصل یهودی بودند، با اقوام بت پرست آمیخته بودند و درضمن، فقط پنج کتاب موسی را قبول داشتند و پرستش در هیکل اورشلیم را نمی‌پذیرفتند.

چنین انزجاری باعث شد که یهودیان، سامریان را همطراز با فلسطینیان و ادومی‌ها قرار دهند. در میشنا (کتاب تفسیر شریعت موسی) نوشته شده که «آنکه نانی از سامریان بگیرد و بخورد مانند این است که گوشت خوک خورده است.» بنابراین، طبق تعلیم رابی‌ها، دریافت هر نوع لطفی از سامریان برابر بود با خوردن گوشت خوک که قطعاً حلال نبود. سالها پیش از آنکه میشنا نوشته

شود، سامریان با ریختن استخوان انسان در صحن‌های معبد، آن را نجس کرده بودند. بنابراین می‌توانید تنش برخاسته از اشاره به چنین شخصیت منفوری را در این داستان تجسم کنید. فقیه مورد نظر ما کنجکاو است تا بداند حال که داستان به اوج خود رسیده، عیسی چه چیزی می‌خواهد بگوید.

مطمئناً وارد صحنه کردن سامری منفور، نیاز به شهامت بسیار داشت، بخصوص آنکه عیسی او را از نظر اخلاقی نسبت به دو رهبر مذهبی یهود، شخصیت برتری معرفی می‌کند. این ماجرا درست مانند این است که برای عده‌ای از پروتستانهای ایرلند شمالی گفته شود که یک کاتولیک نیکوکارتر از آنان می‌باشد. اگر عیسی امروز چنین داستانی برای یهودیان تعریف می‌کرد، مطمئناً این مثل "فلسطینی نیکو" خوانده می‌شد. تعریف چنین داستانهای تحریک‌آمیزی، آن هم برای حضار کینه‌توز، نیاز به شهامت واقعی داشت.

هنگامی که آن سامری آن مرد مجروح را دید، احساس ترحم کرد. او فقط یک احساس عاطفی سطحی نسبت به آن مرد بی‌رمق پیدا نکرد بلکه عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت و لطف خودش را نسبت به او نشان داد.

برای کمک به آن مجروح، آن سامری خود را به خطر بزرگی انداخت. اولاً همچون کاهن و لاوی او نیز در خطر تهاجم قرار داشت. اگر چنین خطری وجود داشت، به‌عنوان یک سامری آن هم در یک محدوده یهودی‌نشین، مسلماً بیشتر از آن دو شخص مذهبی هدف حمله قرار می‌گرفت. او نیز در صورت فوت آن مجروح، در معرض نجس شدن قرار داشت چرا که بر هر سه آنها، همان شریعت حاکم بود. خطر سوم، انتقام خانواده آن مرد مجروح و جامعه بود.

صحنه پنجم: بستن زخمها

آن سامری بر زخمهای آن مرد شراب ریخت و روغن مالید و آنها را بست. بستن زخمها تصویری است از شفای الهی (هوشع ۶). در مشرق زمین روغن و شراب ابتدایی‌ترین لوازم کمکهای اولیه بشمار می‌رفت. علی‌رغم همه موانع

شرعی و خصومت ملی، آن سامری محبت تعجب‌آوری نسبت به آن یهودی مجروح نشان داد. لطفی که درخواست نشده بود، عدم شایستگی او را نشان می‌داد. و بدین وسیله عیسی هدیه محبتی را که انتظار آن نمی‌رفت، چون سرمشقی قرار داد.

صحنه ششم: به سوی مسافرخانه

آن سامری، مرد مجروح را سوار بر الاغ خود کرده، همچون خادمی او را در آن مسیر هدایت کرد. رسیدن آنها به مسافرخانه، در واقع پایان این داستان می‌باشد. ولی عیسی داستان را تمام نکرد، چون نکاتی را می‌خواهد اضافه کند. عیسی می‌خواهد توجه ما را به این نکته جلب کند که چطور آن سامری شب را در کنار یهودی مجروح بسر برد تا از او مواظبت کند؛ این همان رفتن میل دوم است (اشاره به متی ۵: ۴۱-م) و همینطور نشان دهنده شهامت و از خودگذشتگی بیشتر او است.

بیاید این قسمت از مثل را از زاویه دیگری بنگریم. تجسم کنید که سرخپوستی یک کابوی مجروح را در بیابان پیدا کرده، او را بر اسبش سوار می‌کند و او را به جای آنکه نزد قبیله خودش ببرد، او را به شهر غرب وحشی می‌برد. چشمان پر از انزجار مردم آن شهر، بر این سرخپوست دوخته شده است. اگر آن سرخپوست نگران زندگی خودش بود، می‌بایست آن مرد مجروح را در جلوی دروازه شهر رها می‌کرد و می‌رفت. ولی در عوض، او به هتلی می‌رود و اطاقی کرایه می‌کند و در حالیکه آن مرد مجروح را بر دوش خود حمل می‌کند، به طبقه بالا می‌رود تا شبانه از او مواظبت کند و انتظار نیز دارد که صبح زنده از آن شهر خارج شود. این همان نکته اصلی عمل شخص سامری می‌باشد.

سامری مورد انزجار و تنفر، همراه با یک یهودی که بر الاغ او سوار بود، وارد شهر یهودی اریحا شد در حالیکه نگاههای شکاک و متخاصم ساکنین آنجا متوجه او بود. امروزه در خاورمیانه و خاور دور نیز به مردم قویاً توصیه

می‌شود که در محل حادثه توقف نکنند، بلکه به نزدیک‌ترین ایستگاه پلیس مراجعه کرده، اطلاع دهند. اگر برای کمک توقف کنید، شما مسئول آن حادثه قلمداد خواهید شد و ممکن است مجازات یا حتی اعدام شوید. ممکن بود یهودیان تصور کنند که این سامری مسئول جراحات مرد بیهوش می‌باشد. شخص سامری با بردن مرد مجروح به مسافرخانه، بیش از پیش از خود شهامت نشان داد.

صحنه هفتم: بازگشت موعود

کاهن و لاوی هیچ کاری برای آن شخص مجروح نکردند، اما این شخص سامری آنچه را که دزدان برداشته بودند، پرداخت کرد. شخص مجروح هیچ پولی نداشت چون مهاجمین همه پول او را دزدیده بودند. عدم پرداخت پول مسافرخانه منتهی به دستگیری او بابت آن بدهی می‌شد. آن سامری دو دینار به صاحب مسافرخانه داد تا در مقابل، او از آن شخص مجروح مواظبت کند و قول داد که موقع بازگشت مابقی را نیز پرداخت کند!

عیسی داستان خود را به پایان می‌برد و رو به فقیه کرده، مهم‌ترین سؤال را می‌پرسد: «کدام یک از این سه شخص همسایه بود؟» پاسخ کاملاً واضح بود: مطمئناً شخص سامری. در اینجا مشکل این بود که آن فقیه نمی‌توانست کلمه "سامری" را بر زبان آورد. پس گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.»

در جواب او عیسی برای بار دوم گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.» اما آن فقیه می‌دانست که هیچکس قادر به نشان دادن چنین محبت ایتارگرانه‌ای نیست. بلی، هیچکس قادر نیست از طریق حفظ شریعت، چنین محبتی داشته باشد، مگر آنکه تحت لطف و شفقت خدا قرار گیرد.

مثل سامری نیکو همچنین تفسیری است از لوقا ۲۷:۳۶-۶ که در آنجا عیسی می‌گوید: «دشمنان خود را دوست دارید...» او می‌گوید که دشمن خود

را باید "همسایه" خود بشماریم! در موعظه سر کوه، عیسی می‌گوید که تنها یک راه وجود دارد که فرزندخواندگی آسمانی خود را نشان دهیم و آن راه، محبت به دشمن است. تنها از طریق نشان دادن یک محبت اساسی و بنیادی می‌توانیم به شباهت پدرمان در آییم. این سخت‌ترین چیزی است که عیسی ما را خوانده تا از خدا سرمشق بگیریم.

موضوعات اصلی این مثل

اکنون می‌توانیم خلاصه‌ای را از این داستان فوق‌العاده بیان کنیم:

نخست اینکه محبت مسیحی، دوست و دشمن را به یکسان در بر می‌گیرد. دوم، محبت و پرستش خدا امری است غیر قابل تفکیک از محبت نسبت به همسایه. سوم، این داستان، ظاهرکنندهٔ شهامت والای سامری است. او برای نشان دادن دلسوزی خود، خطر سوءتفاهمات و انتقام و حملات نژادی را بر خود هموار کرد. با پرداخت بدهی آن شخص مجروح، ما صلیب را می‌بینیم. آن شخص مجروح مجبور بود که اعتماد کامل خود را بر مرد سامری بگذارد چون از کمک به خودش عاجز بود. این نمونه‌ای از خود ما است. ما آن مرد مجروchi هستیم که در جاده افتاده‌ایم و نیاز به آن سامری نیکو داریم تا ما را برهاند و شفا را برای ما به ارمغان آورد.